چهره - سوژه

نگاهی به «جامعه‌شناسی اجبار» در ایران

چرا پرچم‌های سفید ما همیشه بالاست؟

سوژه پیشنهادی مصطفی مهرآیین، جامعه‌شناس

طرح نو| مردمی که همواره به ضروریات و الزام‌ها تن داده‌اند و ساخت یک راه تازه در بن‌بست را از خود دریغ کردند، به وضعیتی دچارند که به‌گفته مصطفی مهرآیین از «جامعه‌شناسی اجبار» نشأت می‌گیرد. مسأله‌ای که تسلیم‌پذیری و تن‌دادن به هر موضوعی برخلاف رضایت درونی، تنها راه چاره‌ای است که پیش‌روی مردم باقی می‌ماند. کارمندی که الزامات دست‌وپاگیر محل کارش را می‌پذیرد و تلاشی برای رهاشدن از آن نمی‌کند، دانشجویی که سعی می‌کند جلوی بی‌منطقی‌ها تنها سکوت کند و شهروندی که منفعلانه برای احقاق حقوق شهروندی خود تلاش نمی‌کند، نشان می‌دهد جامعه ایرانی، در زندگی اجتماعی روزبه‌روز بیشتر وضعیت مبتلاشده را می‌پذیرد. «طرح نو» در سال جدید و در این صفحه طرحی تازه درافکنده است. طرح تازه ما این است که هر هفته یک‌بار به سراغ صاحبنظران حوزه جامعه می‌رویم و از آنها می‌پرسیم اگر شما روزنامه‌نگار بودید، روی کدام سوژه اجتماعی کار می‌کردید؟ سپس ایده، سوژه دریافتی از این صاحب نظران را در قالب یک کار ژورنالیستی به مخاطبان عرضه می‌کنیم. امروز به پیشنهاد مصطفی مهرآیین و برای پیداکردن ریشه‌های جامعه‌شناسی اجبار به سراغ جامعه‌شناسان مختلف رفته و از آنها درباره چرایی به‌وجود آمدن چنین وضعیتی نظرسنجی کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

نیروهای ماورایی قرار است برای ما فرصت فراهم کنند!

محمدامین قانعی‌راد
جامعه‌شناس

من این مسأله را پرخواهی در کنار انفعال می‌دانم. یعنی توجه نکردن به ظرفیت‌ها در راه دستیابی به اهداف. مردم درواقع محیط را مجموعه‌ای از موانع و مشکلات می‌بینند، نه مجموعه‌ای از ابزارها، امکانات و فرصت‌ها برای عمل. آنها کم‌خواه نیستند بلکه پرخواه‌اند اما انتظار دارند که این موانع از طرف نیروی دیگر مرتفع شود و شانس و فرصت خوب در اختیار ما قرار دهد. در قدیم این نیروی دیگر، تقدیر و قسمت بود و از مشروطه به این طرف که جامعه با مفهوم دولت مدرن آشنا شد، دولت را جایگزین کردیم و انتظار داریم که او موانع را برطرف کند و تا وضع خوب شود. گاهی هم منتظر ناجی هستیم که بتواند ما را از آن وضع نجات دهد. یک دلیل آن عدم اتکا به نفس و خویشتن است که در روانشناسی مطرح است و دیگری نوع نگاهی است که فرصت‌ها را نمی‌بیند و به جایی نرسیده که به محیط به‌گونه‌ای که ابزارهایی برای تغییر را در اختیار فرد قرار می‌دهد، نگاه کند. این مشکلی عام است و آن را هم در توده مردم و هم نخبگان می‌بینیم. من به‌عنوان جامعه‌شناس می‌گویم که در جامعه موانعی است که اجازه نمی‌دهد، جامعه‌شناسی رشد کند و انتظار دارم که دولت آنها را برطرف کند و به این که چطور می‌توانم از فرصت‌ها برای جا انداختن رشته خودم و مطرح کردن جامعه‌شناسی استفاده کنم، فکر نمی‌کنم. یعنی رویکرد موانع در مقابل رویکرد منابع. رویکرد منابع، محیط را مجموعه‌ای از فرصت‌ها برای تحقق هدف می‌بیند که برخوردی عقلانی و فعال با محیط پیرامون است. یادگیری اجتماعی- تاریخی فرد ایرانی این احساس را به او داده است که خیلی منشأ اثر نیست و نداشتن مشارکت در زمینه‌های مختلف اجتماعی آن را تقویت کرده است. ما فاقد مشارکت بودیم و جاهایی که مشارکت کردیم، پس‌زده شد. از مشارکت‌های خودمان خاطره خوشی نداریم زیرا نتیجه‌اش برخلاف طرحی بوده که در ذهن‌مان داشتیم. به‌زبان دیگر دچار از خودبیگانگی یا الیناسیون اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هستیم که ناشی از عدم مشارکت طولانی مدت در جامعه است.

جوامع مدنی تسلیم‌پذیری را کمتر کرده‌اند

نیره توکلی
جامعه‌شناس

چرا افراد در جامعه ما بیشتر به این معتقدند که اختیار ندارند و کنش‌هایشان جبری است و به اراده خودشان معتقد نیستند؟ این را می‌توانیم از نگاه تقدیرگرایی بررسی کنیم که وجه جامعه‌شناسی آن است. هرچه جامعه ابتدایی‌تر باشد قدرگرایی در آن قوی‌تر است. در جامعه‌ای که معیشت مردم از راه شکار و کشاورزی به دست می‌آمد و چشم مردم به آسمان بود، اراده افراد چندان تاثیری نداشت. به موازات پیشرفته‌تر شدن جامعه و به وجود آمدن نهادهای مدنی افراد می‌توانند در فرآیندهای اجتماعی تاثیرگذار باشند. اما وقتی آن نهادها خوب شکل نگیرند و مثلا اراده سیاسی و انتخاب افراد در فرآیندهای سیاسی اهمیت نداشته باشد جامعه همچنان به قدرگرایی معتقد می‌ماند. فلسفه‌ای که می‌گوید همه چیز خارج از اراده ما است و در جای دیگری تصمیم‌گیری می‌شود، در جامعه ایرانی قوی است. تئوری توهم توطئه یا دایی جان ناپلئونیسم وجه بارز این جامعه است. اعتقاد به جبرگرایی و قدرگرایی در جامعه ما وجه منفی دارد. اعتقادی که می‌گوید قدرت قاهر بر فراز سر ما، قدرت ناشناخته‌ای است. این می‌تواند قدرت‌های آمریکا و انگلیس و قدرت‌های فراقانونی خود جامعه باشد. تجربیات تاریخی‌مان هم بر این اعتقاد صحه گذاشته و جنبش و هدف‌های مردم به آن صورتی که می‌خواستند به ثمر نرسیده و اعتقاد به نیروهای قاهر و منفی تقویت شده است. تجربه به ما نشان داده که اراده فردی و مشارکت‌های مردم چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ رفتار مسئولانه و قانونمند درباره محیط‌زیست، مسائل شهروندی تاثیرگذار نیست. اما من خوشبین هستم که ما در مرحله‌گذار هستیم و اگر تشکل‌های جامعه مدنی شکل بگیرند، مردم به این نتیجه می‌رسند که اگر حقوقی هست، مسئولیتی هم هست و از این بدبینی درمی‌آیند.

تاریخ مردم را تسلیم‌پذیر بار آورده است

امان‌الله قرایی‌مقدم
جامعه‌شناس

جامعه ما همواره در طول تاریخ به خیلی از اجبارها تن داده است. این امر ریشه تاریخی دارد و برای فهم درست از آن باید ادوار گذشته را خوب رصد کرد. فرهنگ یک جامعه سنتی اصولا مردم را تسلیم‌پذیر بار می‌آورد. در جامعه سنتی چون و چرا معنی ندارد و به همین دلیل در خیلی از قوانینی که وضع می‌شود کسی مخالفتی نمی‌کند. البته این به این معنا نیست که در جوامع سنتی همه اجزای نظام به صورت سنتی اداره شود بلکه در خیلی از مواقع نظام بوروکراتیک نیز وجود دارد اما مردم بیشتر به سمت سنتی بودن تمایل دارند. این اتفاق معمولا در کشورهای جهان سوم رخ می‌دهد. هر چند که در تاریخ ایران نشانه‌هایی از طغیان دیده می‌شود و همیشه تسلیم‌پذیری محض در عرصه سیاست وجود نداشته و انقلاب مشروطه و انقلاب ۵۷ گواهی بر این ادعا هستند اما باز تسلیم‌پذیری و قبول کردن الزامات کم‌کم به زندگی اجتماعی افراد هم راه پیدا کرد و این مسأله که هر اتفاقی جزو سرنوشت به حساب می‌آید کم‌کم در بین افکار عمومی شکل گرفت تا همین امروز که مردم جامعه ما بیشتر سعی می‌کنند با هر اتفاقی کنار بیایند تا این که فرصت و امکانی خلق کنند برای این که از یک وضع بحرانی عبور کرده باشند.

ایران در دوره‌هایی از این مرحله گذر کرده است

شهلا کاظمی‌پور
جامعه‌شناس

اگرچه که نمی‌توانم به‌طور قطع مسأله جامعه‌شناسی اجبار در ایران را بپذیرم اما معتقدم در کشورهایی که مردم همواره درگیر نیازهای اولیه خود بودند فرصت برای پرداختن به موضوعات دیگر و دفاع از حقوق خود وجود نداشته است. به‌طور قطع وقتی کسی بتواند از مرحله تأمین نیازهای اولیه خود عبور کند می‌تواند برای داشتن یک زندگی بهتر تلاش کند. درواقع به‌دست آوردن اختیار و گذر از مرحله جبر با ذهن آزاد رابطه مستقیمی دارد. جامعه مجبور جامعه‌ای است که از این سطح عبور نکرده و نتوانسته به مرحله ابداع و توسعه گذر کند. به همین دلیل معتقدم چنین مسأله‌ای به صورت صددرصد در کشور ما وجود ندارد و اگرچه که در برخی سطوح اجتماعی وجود دارد اما همواره در طول تاریخ دوران‌هایی بوده است که افراد فرصت‌هایی را برای داشتن زندگی بهتر خلق کرده‌اند.

همه باهم برابرند اما بعضی‌ها برابرترند

افسر افشارنادری
جامعه‌شناس

تسلیم‌پذیری بخشی از فرهنگ ما است. ما را اینگونه تربیت کرده‌اند که همیشه فرمانبردار باشیم. در روسیه وقتی بچه‌ها به دنیا می‌آمدند آنها را قنداق می‌کردند. بعدها این کشور به این نتیجه رسید، قنداقی که تا یک سالگی بچه را در خود محصور می‌کرد کم‌کم به او یاد می‌داد که در تمام دوران زندگی خودش چارچوب داشته باشد و از آن فراتر نرود. این مسأله در کشور ما هم وجود داشته است. نگاهی که همیشه برای ما یک چارچوب در نظر گرفته و ما را مجبور کرده تا از آن تبعیت کنیم. همیشه در تمام دوران زندگی افراد یکی برتر بوده و یکی پایین‌تر. جمله معروفی داریم که می‌گوید همه با هم برابرند اما واقعیت این است که برخی برابرترند. رئیس و کارگر، والدین و کودک، سرباز و فرمانده. این دو کفه ترازو همیشه وجود داشته و باعث شده تا یک جامعه‌شناسی جبر در جامعه پدید بیاید. مثلا در نگاه کارگر و رئیس هرگز این ایده وجود نداشته که یک کارگر می‌تواند نوآوری خلق کند. کارگر با بدترین شرایط باز هم محل کار خودش را ترک نمی‌کند. اما در کشور ما و در زندگی اجتماعی همیشه پرچم‌های سفید بالا بوده است. پرچم‌هایی که نشان می‌دهد جامعه ایرانی می‌تواند با هر موضوعی کنار بیاید و خود را در آن ناگزیر ببیند. در اکثر کشورهای پیشرفته دنیا سربازی دوره‌ای است برای بازپروری زندگی اجتماعی افراد. سربازی به معنای واقعی یک پسر را برای زندگی آینده آماده می‌کند. حتی من می‌دانم که دوره‌هایی وجود دارد که سربازها را به خانه‌های سالمندان می‌برند تا هم کمکی به این بخش از جامعه کرده باشند و هم به جوانان کشورشان یادآوری کنند که زندگی همیشه روی پاشنه جوانی نمی‌چرخد. اما در ایران می‌بینیم که یک سرباز، راننده فرمانده خود می‌شود و مجبور است که فرمانبردار او باشد. در نتیجه نگاهی که از کودکی افراد را محکوم کرده تا تابع باشند او را در بزرگسالی مجبور می‌کند که به دنبال فرصت‌های بهتر نرود و به این فکر کند که هر چیزی در زندگی ممکن است پیش بیاید پس باید آن را بپذیرد.

محافظه‌کاری و فرار از فرصت‌ها

قمر فلاح
جامعه‌شناس

شاید باید به قطع تعبیر «جامعه‌شناسی اجبار» را برای جامعه ایرانی پذیرفت. جامعه‌ای که به بسیاری از چیزها تن می‌دهد و برای تغییر گامی برنمی‌دارد. اما این خصوصیت وجهی است که طی گذر زمان و در طول تاریخ ایجاد شده است. بسیاری، ایرانی‌ها را افرادی محافظه‌کار می‌دانند و البته علت این امر هم تاریخی و اقلیمی است. این ملت در طول تاریخ همواره مورد هجوم بوده است و به همین دلیل تغییر و ریسک را کمتر می‌پذیرد چون فکر می‌کند هرچه اندوخته از بین می‌رود و همواره احساس عدم‌امنیت می‌کند. این عدم امنیت در فرهنگ ما نهادینه شده. تغییر در جامعه‌ای ممکن خواهد بود که نتایج مثبتی از آن به دست آورد و اما در ایران این امر تاکنون ممکن نشده است. در ادبیات ما نیز این نگاه مشهود است. اما از منظر اقلیمی، ایران در فلات خشک قرار دارد. آب در آن کم است و مردم غالبا به اندک روزی عادت دارند. این نگرش در مناطق مرکزی ایران بسیار مشهود است. مردمان آن‌جا به سختی اعتماد می‌کنند و درون‌گرا هستند. علت بعدی نیز که باید به آن اشاره کرد تغییراتی است که پس از مدرنیسم به وجود آمده است. این تغییرات در بسیاری از موارد به شکلی بوده که مردم از آن روحیه همدلی را برداشت نکرده‌اند و درواقع عامل گسترش نوعی تضاد در جامعه ایرانی شده است که این تضاد به تن دادن به هر آنچه به وجود می‌آمد دامن زد و افراد به اجبارهای جامعه به راحتی تن می‌دهند.

هر یکشنبه با منوچهر آشتیانی

طبقه متوسط، طبقه‌ای به آگاهی رسیده

طرح نو- فروغ فکری| گسترده‌ترین طبقه اجتماعی، در بسیاری از کشورهای دنیا را طبقه متوسط تشکیل می‌دهد. طبقه‌ای که آن را عامل اصلاح و تغییر اجتماعی می‌دانند و مایه بسیاری از کنش‌های سیاسی- اجتماعی را در بستر آن تعریف می‌کنند. طبقه‌ای که موجب شکل‌دهی به بزرگ‌ترین انقلاب‌های طول تاریخ شده و در بسیاری از کشورهای جهان، برای این طبقه به دلیل تاثیرگذاری‌ای که دارد، اهمیت زیادی قایل شده‌اند. طبقه‌ای که منوچهر آشتیانی آن را طبقه‌ای دارای نگاه گسترده می‌داند. طبقه‌ای که به دلیل قرار گرفتن در میانه جامعه، هم نگاهش به سمت طبقه بالا است و هم درکی از طبقه پایین دارد و البته این امر در تمامی نقاط جهان به یک شکل نیست. بلکه در برخی از کشورها، این طبقه حیات ضعیفی را تجربه می‌کند. این یکشنبه بحث در خصوص طبقه متوسط را با دکتر آشتیانی در میان گذاشتیم که در پی می‌آید:

• طبقه متوسط در میان سایر طبقات اجتماعی، طبقه‌ای است که به‌گفته بسیاری از صاحب‌نظران، دارای اهمیت بسیار است. طبقه‌ای که بسیاری از اصلاحات از خاستگاه آن ایجاد شده است. آیا شما هم بر این نظرید؟

بله. یک اصل خیلی مهم در تغییرات اجتماعی وجود دارد و آن هم این است که تغییرات انقلابی و گسترده، همواره کم رخ می‌دهند. هرچند این تغییرات، ازجمله تغییرات اصلی و اساسی هستند. اما کلیت و تمامیت با تغییرات متوسط و جزیی در جامعه است. به این ترتیب اصل با اصلاح است نه انقلاب و آنچه پایدارتر است، همین تغییر و تحولات نسبی و متوسط است. اگر این اصل جامعه‌شناسی درست باشد که قاعدتا درست است و تنها موارد استثنایی دارد، وقتی تحولات در جامعه‌ای رخ می‌دهد، تا اندازه‌ای تحولات باید با طبقه متوسط متوازن شود و شامل حال طبقات خیلی بالا یا پایین نمی‌شود. چرا که در تغییر و تحولات انقلابی، بیشتر طبقات خیلی بالا درهم و درخود فرو می‌ریزند و طبقات پایین نیز طی پروسه‌ای رهبری جامعه را برعهده می‌گیرند. در اکثر جوامع نیز تعداد این طبقه از طبقات بالا و پایین بسیار بیشتر است مگر در مواردی که فقر یا عدم اعتدال اجتماعی زیاد باشد و طبقات دیگر جامعه تشدید شده باشند در این صورت از تعداد طبقات بالا کاسته می‌شود و به تعداد طبقات پایینی جامعه افزوده می‌شود. برای ما نیز وضع بر همین منوال است. ما با طبقات محروم گسترده و طبقات پایینی اندک روبه‌رو بوده‌ایم و به همین دلیل هم طبقه متوسط ما طبقه‌ای فاقد قدرت شده‌اند. چرا که نه از منظر تعداد و نه از منظر عملکرد نتوانسته‌اند آنطور که باید و شاید عمل کنند. درحال حاضر ما شاهد این واقعیت هستیم که گفته می‌شود چیزی در حدود ۸۰درصد مردم جامعه ما زیر خط فقر قرار دارند. در چنین جامعه‌ای چطور می‌توان توقع حضور طبقه متوسط قدرتمند را داشت؟ بنابراین طبقه متوسط باید در معرض تحولات قرار گیرد تا بتواند وسعت یابد و این امر در ایران تاکنون ممکن نبوده است.

چه چیزی باعث می‌شود این طبقه دارای اهمیت شود؟ و بر این طبقه را دارای پویایی و توانایی عالی می‌داند که از بالا و پایین ساختار سیاسی و اجتماعی روی آن حساب باز می‌کنند.

این مولفه‌ها شامل دو بخش ساختاری و کارکردی است. از آنجایی که اکثر فعالیت‌های کارکردی در داخل جامعه توسط طبقه متوسط انجام می‌گیرد، این امر دارای اهمیت می‌شود. کارمندان ادارات، قسمت بالای طبقه زحمتکش یعنی کارگران و... توسط این طبقه پوشش داده می‌شوند و این طبقه متوسط است که ساختارها را می‌سازد و مجموع سازماندهی‌ها، ادارات، مدارس و... همه زیر نظر این طبقه است. یعنی زمانی که به اداره‌ای خواه اجرایی، قضایی یا... وارد می‌شویم، در مجموع افراد طبقه متوسط هستند که مشغول به کارند. این طبقه قسمت عمده‌ای از حیات جامعه را تشکیل می‌دهد. مانهایم در کتاب معروف اتوپیا و ناکجاآباد، کسی است که به صراحت این مورد را توضیح می‌دهد. او می‌گوید بیشتر ساختارها و کارکردهای اجتماعی توسط این طبقه انجام می‌گیرد و فرآیندهای تاریخی به صورت کلی نشان‌دهنده این امر است. البته تأکید می‌کنم که این ساختارها و کارکردها در تاریخ روزمره و نه تاریخ عظمت‌هاست که دارای اهمیت است و طبقه متوسط می‌تواند در آن ایفای نقش کند.

یکی از خصلت‌هایی که به این طبقه منتسب می‌کنند، عملگرایی و کنش‌مند بودن این طبقه نسبت به مسائل گوناگون است. آیا می‌توان این خصلت را خصلت جهانشمول طبقه متوسط دانست؟

براساس گفته بسیاری از جامعه‌شناسان مانند مانهایم، گورویچ و... که به این مسأله پرداخته‌اند، این امر باید درست باشد. ما درون این طبقه است که فرآیند بیشتر آگاهانه را مشاهده می‌کنیم. افراد حاضر در این طبقه، یک دید بالایی دارند و یک نگاه پایینی، چرا که مقتضای زندگی‌شان این است. افرادی که در این طبقه قرار گرفته‌اند در جایگاهی هستند که ناظر وقایع گوناگون جامعه‌اند و همین امر هم عاملی می‌شود تا نسبت به مسائل اطراف خود کنشگری بیشتری داشته باشند و اتفاقات موجود در جامعه نیز به سرعت در میان افراد موجود در این طبقه منعکس می‌شود. قاعدتا هم همین باید باشد اما در بسیاری از کشورهای شرق نزدیک که ایران هم یکی از آنهاست، چنین امری مشاهده نمی‌شود و اتفاقا غافل‌ترین و بی‌کنش‌ترین طبقه، این طبقه است.

> **افراد حاضر در این طبقه، یک دید بالایی دارند و یک نگاه پایینی، چرا که مقتضای زندگی‌شان این است. افرادی که در این طبقه قرار گرفته‌اند در جایگاهی هستند که ناظر وقایع گوناگون جامعه‌اند و همین امر هم عاملی می‌شود تا نسبت به مسائل اطراف خود کنشگری بیشتری داشته‌باشند**

به این ترتیب این خصلت را نمی‌توان خصلتی ثابت دانست و باید گفت در برخی از مواقع طبقه متوسط بسیار هم بی‌کنش است...

در جوامعی که از آن نام بردم، از آن‌جا که افراد به آن آگاهی علمی و آکادمیک و حساس طبقه بالا و همچنین به آن آگاهی برنده طبقه پایین مانند کارگران دست نیافته‌اند، با یک زمختی و خلأ روبه‌رو می‌شوند. دلایل این عدم دستیابی هم بسیار گسترده است و در هر کشوری مقتضیات خود را دارد. از سویی در این مناطق بی‌سوادی و عدم آگاهی نیز بسیار زیاد است. در طبقه متوسط کشور ما، در حدود ۳۰میلیون بیکار وجود دارد، فرد بیکار چگونه می‌تواند به کنشگری سیاسی، اجتماعی و اخلاقی دست زند؟ سواد و آگاهی اجتماعی، سیاسی در کشور ما محدود است. طبقه متوسط در چنین جوامعی چه جایگاهی می‌توانند داشته باشند؟ معلوم است که هیچ! تنها یک گروه در بالای جامعه این توانایی را دارند و قاعده اجتماع و طبقه پایین هم به دلیل تماس با سختی‌ها و مشکلات به درک رسیده‌اند و تنها این طبقه نحیف متوسط است که به بی‌حسی خود ادامه می‌دهد. اما در شرایط انقلابی همان‌طور که اشاره کردم، طبقات گوناگون هر یک به سمت طبقه متوسط کشیده شدند و توانستند انقلابی را شکل دهند. این امر را به صورت گسترده می‌توانیم در انقلاب فرانسه مشاهده کنیم.